استاد علامه حضرت آقای سید محمد حسین طباطبائی

اسلام و حریت

گرچه کلمه «حریت» و آزادی بیشتر در قرون اخیر برسر زبانها افتاده ولی آزادیخواهی انسان مطلب تازه‌ای نیست که در این قرون بوجود آمده باشد و همیشه مدنظر وی بوده و در اعماق فکر او جای داشته و جزء آرزو هـای دیرینه وی محسوب میشده است.

علاقه انسان بحریت مانند سایر علاقه‌های او ریشه تکوینی دارد و منشاء آن وجود «اراده» در اوست، انسان مطالب را درك میکند و اراده وی باموری تعلق میگیرد و میل دارد آزاد باشد و بآنچه مورد علاقه و نظر اوست عمل کند و هیچگونه مانعی بر سر راه او نباشد، و چون «اراده» از انسان جدا نیست لذا علاقه بحریت و آزادی نیز همواره با او هست.

منتها انسان چون يك موجود اجتماعی است و بحکم فطرت و غریزه مایل است که باسایر افراد همنوع خود در حل مشکلات حیاتی تشریك مساعی کند و زندگانی خود را بر پایه تعاون استوار نماید، ناچار است باصول زندگانی مدنی تن در دهد؛ یعنی قوانین و مقرراتی وضع کرده و اراده خود را در چهار دیوار آن قوانین و مقررات قرار داده و بالنتیجه از حدود آزادی اراده خود بکاهد؛ زیرا اگر همه افراد بشر مطلق العنان باشند و اراده آنها تابع هیچگونه قانونی نباشد و هر کس آنچه را بخواهد انجام دهد، شیرازه زندگی اجتماعی آنها در مدت کوتاهی بکلی ازهم میپاشد.

اینجاست که انسان مجبور میشود آزادی وحریت مطلقه خودرا محدود سازد.

ازآنچه گفته‌شد معلوم‌میگردد که «آزادی مطلق» درهیچ اجتماعی وجودنداردو اساساً وجود اجتماع باآزادی مطلق قابل جمع نیست ، بنابر این هر جاصحبت از آزادی وحریت میشود‌منظور آزادی‌نسبی‌است وتفاوتی که‌درمیان‌اقوام مختلف‌بوده وهست در حدود این آزادی نسبی میباشد .



نکته ای که دراینجا باید مورد بررسی‌ودقت قرار گیرد تفاوت فاحشی است که‌میان حدود آزادی ازنظر اصول اسلام وازنظر تمدن جدید وجود دارد :

درتمدن جدید چون پایه واساس کاربر حداکثر تمتع وبهره برداری ازمادیات ولذائذ مادی قرارداده ، لذا کلیه افراد ازقید معارف وعقائد دینی وهمچنین اصول اخلاقی آزادند وهر عملی را که میل داشته باشند (بشرط اینکه باقوانین موضوعه مخالفت نداشته باشد) مجازند بجاآورند ، جای تردید نیست که اینگونه حریت و آزادی روح انسانیت وملکات فاضله را در انسان کشته و اورا تاسرحد حیوانات تنزل داده واز تکاملی که ناموس خلقت برای آن‌در نظر گرفته است بازمیدارد .

ولی اسلام چون‌در مرحله اول اساس تعلیمات خودرا بر توحید ودرمرحله دوم براخلاق وملکات فاضله‌قرار داده‌است وبرای‌عموم کارهای‌فردی واجتماعی (بدون استثناء) دستوراتی داده وحدودی قائل شده است ،لذا حریت بآن معنی که درتمدن جدیددیده‌میشود درآن‌وجود نداره‌بلکه‌حدود دیگری‌برای‌آن‌در نظر گرفته است

امادر مقابل ؛یکنوع حریت بانسان عطا کرده که دنیای وسیعی دربرابر او گشوده است وآن«آزادی ازقید بندگی غیرخدا است»،این آزادی اگرچه دریك جمله خلاصه‌میشودولی پس‌ازدقت وبررسی مشاهده‌خواهد شد که معنی دامنه داری دارد که بسیاری از قید وبند هائی که در جهان متمدن کنونی وجود دارد از پـای

بشر بازمیکند یعنی هر ملتی را از قید هر نوع استعمار و استعباد و سیادت سایر ملل آزاد ساخته و هر طبقه‌ای از طبقات اجتماع را از بند رقیت و بندگی سایر طبقات رها میکند و از این رو افراد و جامعه‌های قوی و ضعیف و نژادهای گوناگون را علی‌السویه از آزادی بهره‌مند ساخته است و این بزرگترین آزادی است که اسلام ببشر اعطاء نموده است قرآن میگوید : **قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله** (آل عمران - ۸۵) : ای اهل کتاب بیائید بسوی مطلبی که همه در آن اتفاق داریم : جز خدارا نپرستیم ، هیچ چیز را شریك او قرار ندهیم و جمعی جمع دیگر را ارباب خود قرار ندهیم .

از نظر احکام و دستورات نیز اسلام آزادی معتدلی در استفاده از مباحات و نعمتهای خداوند و سایر مزایای زندگی قرار داده و از افراط و تفریط ممانعت نموده است ، قرآن میفرماید : «**خلق لکم ما فی الارض جمیعاً**» بقره - ۲۹ (آنچه در زمین است برای شما آفریده است) حتی از این مرحله نیز پا فراتر نهاده و تمام آسمانها و زمین را مسخر انسان دانسته است : «**و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه**» جاثیه - ۱۴ .

* * *

از بیانات گذشته ضمناً روشن میگردد اینکه : بعضی گمان کرده‌اند که اسلام طرفدار آزادی عقیده بطور مطلق است و اجازه میدهد هر کس هر دینی را خواست (حتی بت‌پرستی و شرك) انتخاب کند بهیچ وجه صحیح نیست ، چگونه ممکن است اسلام که شالوده‌اش بر توحید و نفی شرك است مردم را در مخالفت با اصل توحید آزاد بگذارد ؟! این یك تناقض صریح است و عیناً مانند اینست که در دنیای امروز آزادی در مخالفت با قوانین و مقرراتی که وضع شده بمردم داده شود ، این معنی با وضع و قرارداد آن قوانین ابداً سازش ندارد .

طرفداران این عقیده آیاتی از قبیل آیهٔ شریفه «**لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی**» را دستاویز خود ساخته‌اند و گمان میکنند که معنی آن اینست که قرآن

هرعقیده‌ای راآزاد ساخته است ، بااینکه آیه‌مذکور دلالتی برمنظور آنها ندارد و مقصوداز آن چیزدیگر است .

آیه‌مزبور این‌حقیقت‌رابما میفهماند که‌چون واقعیت اسلام‌درسایه‌آیات‌قرآن و کلمات پیغمبراکرم (ص)واضح وهویداشده احتیاجی ندارد که مردم‌را بپذیرفتن اسلام‌اجبار واکراه کنند ، مؤیداین مطلب‌اینکه‌جمله‌«قدتبین الرشدمن‌الغی»درواقع علت‌جمله «لااکراه‌فی‌الدین»است‌یعنی‌چون راه‌راست‌از گمراهی‌آشکار شده‌است‌دیگر جای‌اجبار واکراه نیست .

علاوه‌بر این ،اکراه‌واجبار فقط‌دراعمال ظاهروحرکات بدن‌تأثیر دارد ، اما اعتقادات قلبی‌ازمنطقه نفوذآن‌خارج است‌وعلل دیگری‌دارد که‌ازسنخ‌ادراکات‌است ومحال‌است بدون این مقدمات‌ازراه اکراه‌واجبار ظاهری‌صورت پیدا کند ،درواقع جمله «لااکراه فی‌الدین »یك‌حقیقت تشریعی‌است که‌متکی بحقیقت‌تکوینی‌است، وازقبیل‌احکام ارشادی‌است ،یعنی کسی‌را مجبوربپذیرفتن دین‌حق نکنید چه‌اینکه ممکن‌نیست‌از راه‌اجبار بمقصود خودبرسید .

ازهمه گذشته این‌آیه شریفه مردم رادعوت بترك تقلید درعقائد وپیروی از منطق واستدلال میکند ، چه‌اینکه عقیده‌ای که ازروی‌اکراه صورت میگیرد حتماً جنبه‌تقلیدی‌دارد ،درهرحال‌این‌موضوع‌یعنی نهی‌ازاکراه دردین‌غیراز مسأله آزادی افراددرانتخاب هرگونه‌عقیده است (دقت کنید) .